

# روایتی نئواورینتالیستی از خاورمیانه

(نقدی دیگر بر «بادبادک باز»)

ماتیو توماس میلر\*

ترجمه احمدسیف



در حالی که بادبادک باز در مقایسه با کتابهایی چون لولیتاخوانی در تهران، احتمالاً با وضوح کمتری دنیای مسلمان را به هیبت دیو در می آورد و یا از غرب تجلیل و تکریم می کند - آنچه کشاورز «اسلامی کردن ابلیس» و «غربی کردن خوبی» می نامد - ولی این موضوعات در سرتاسر رمان نفوذ کرده و حاضر و آماده اند. در حالی که به ظاهر داستان جذابی است درباره امیر و رستگاری اش با فداکاری قهرمانانه پسر حسن، دوست زمان کودکی اش (سهراب) ولی همه داستان از کلیشه های مضر و مهلک درباره

اسلام و دنیای اسلام لبریز است. اگر این داستان در فضای دیگری خوانده شود شاید بسیار جذاب و دلگرم کننده هم باشد، ولی از اهمیت پیامهای نهفته در آن در چارچوب ژئوپلیتیک فعلی نباید غفلت کرد. در سطحی ترین شکل، شخصیت های این رمان با ویژگی های خودشان در خدمت پیشبرد یک برنامه مشخص هستند، یعنی همه چیز از سکولاریته انگشت نمای پدر امیر (بابا) تا میرغضب خارجی ستیزه گر (مسلمان) و انتقام جوی امیر (آصف) همه این موضوع مستتر را تداوم می بخشند که غرب و «ارزشهای غربی» خوب است در حالی که «اسلام بد است و حتی شیطانی است». خوبی ذاتی بابا و شیطان صفتی آصف در موارد مکرر در صحنه های بسیار مهیج نمایشی در برابر خواننده قرار می گیرد. بابا بسیار دلاورانه جانش را برای حمایت از زنی که قرار است مورد تجاوز قرار بگیرد به مخاطره می اندازد ولی آصف با بی رحمی و خشونت به بچه ها تجاوز می کند و در میدان ورزشگاه، دست به اعدام می زند. با این همه، نکته مهم درباره این دو شخصیت آن است که آنها کدام ایدئولوژی ملی را به نمایش می گذارند و به آن علاقه نشان می دهند. بابا عاشق امریکاست، در حالی که آصف کسی است که هیتلر را ستایش می کند. زیانبارترین موضوع این رمان به واقع همان چیزی است که

در سرتاسر امریکا فیلم «بادبادک باز» تماشاگران را شیفته خود می کند - همان طور که انتشار کتاب بادبادک باز در چهار سال پیش چنین کرد - با روایتی درباره خانواده، عفو و دوستی و این وعده که «راهی وجود دارد که دوباره خوب باشیم». ولی در عرصه نقد از این کتاب و نقش اساسی آن در روایت نئواورینتالیستی خاورمیانه اسلامی کار زیادی انجام نگرفته است.

دکتر فاطمه کشاورز (دانشگاه واشنگتن) متخصص ایرانی ادبیات در کتابش یاسمن و ستاره ها: چیزی

بیشتر از لولیتاخوانی در تهران، این کتاب را به عنوان یکی از تازه ترین کارهایی که روایتی «نئواورینتالیستی» به دست می دهد طبقه بندی می کند. دکتر حمید دباشی (دانشگاه کلمبیا) هم درباره نئواورینتالیسم نوشته و در پیوند با خاورمیانه از شهروندانی سخن گفته که در خارج از کشور خویش به صورت «خبررسانان بومی» و «روشنفکران وابسته» در آمده اند.

کشاورز پژوهشهای نئواورینتالیستی را به این صورت خلاصه می کند:

«از نظر موضوعی، آنها بر انزجار و وا همه عمومی [از اسلام و جهان اسلام]، ایمان کورکورانه و ظلم، توسعه نیافتگی سیاسی و سرکوب اجتماعی و جنسی زنان تمرکز می کنند. آنها ترکیبی از وا همه و فریب فراهم می آورند که اساس اعطای چک سفید برای استفاده از زور در منطقه می شود و همچنین موجب می شود تا غربی ها خودشان را در هر آنچه می کنند محق بدانند. احتمالاً همه نویسندگان نمی خواهند بر طیل جنگ بکوبند ولی این تصویر دنیای تقسیم شده و سیاه و سفیدی که در پیش چشم خواننده می گشایند جز تسلیم به اجتناب ناپذیری برخورد نظامی بین غرب و خاورمیانه، انتخاب دیگری برایشان باقی نمی گذارد.

خوانندگان امریکایی به تکرار ستوده‌اند، یعنی رستگاری و نجات امیر با نجات قهرمانانه و مخاطره‌آمیز سهراب به وسیله او. به صورت خلاصه اینکه امیر، نویسنده خارجی و موفق باید زندگی امن و مرفه‌اش را در امریکا وا بگذارد و به افغانستان برگردد که به دست روس‌ها (یعنی دشمنان ما در طول جنگ سرد) و طالبان (یعنی نمایندگان دشمن اسلامی تازه ما) ویران شده است و پسر یتیم و معصوم دوست زمان کودکی‌اش را از دست خود ابلیس - یعنی آصف که به واقع از نزدیکان امیر از دنیای دیگری است - نجات دهد. این داستان ماجراجویانه و جاذب به عنوان یک تفسیر تمثیلی از «مداخله»ی حتمی استعماری / نواستعماری امپراتوری در سرزمینهای «تباه شده» برای نجات دیگری که نیمه انسان‌اند و در جهالت و خشونت خویش گم گشته، کاربرد مؤثری دارد. این مداخلات خودبزرگ‌بینانه البته با مقولات اقتصادی و ژئوپلیتیکال هیچ نسبتی ندارند و تنها بیان از خودگذشتگی و برتری انسانیت و ایدئولوژی مردمان سرزمینهای امپراتوری هستند. وقتی در این چارچوب به آن می‌نگریم، احساس گناه عمیقی که امیر تجربه می‌کند وقتی در برابر آزار و اذیت دوست معصوم‌اش حسن کاری نمی‌کند، به واقع بیانگر احساس گناه عمومی مردمان «خوب» غربی است که دست روی دست گذاشتند وقتی که کله شق‌های اسلامی - که به وسیله آصف نمایندگی می‌شوند - به افغانستان و به مردمان معصوم و متمایل به غرب (مثل بابا و امیر) تجاوز کردند. البته یکی از پی‌آمدها این است که ما باید با بازگشت برای «نجات» مردم از دست آصف‌های افغانستان، خودمان را رستگار کنیم. به واقع، به گفته خالد حسینی که از زبان شخصیتش رحیم‌خان جاری می‌شود، این «شیوه ماست که دوباره خوب باشیم». این بیان تکراری روایت «مسئولیت مردان سفید پوست» (و اکنون غربی‌ها) در ترکیب با «غربی کردن خوبی» و «اسلامی کردن شیطان»، که در سرتاسر رمان حضوری چشمگیر دارد،

یک چارچوب درخشان ایدئولوژیک برای توجیه و مشروعیت بخشیدن به اشغال و مداخلات نظامی بیشتر در افغانستان به دست می‌دهد.

البته تسری دادن این داستان و پیامش به سرتاسر خاورمیانه اسلامی، خلاقیت زیادی نمی‌خواهد، مخصوصاً وقتی این روایت‌پردازی درباره افغانستان را با دیگر کارهای نئواوریتالیستی درباره خاورمیانه اسلامی، ترکیب می‌کنیم؛ آثاری چون کتاب مشهور آذر نفیسی: *لولیتاخوانی در تهران*، آخن سیرستاد: *کتابفروش کابل* و جوالدین بروکز: *نه قسمت آرزو - دنیای پنهانی زنان مسلمان* و حتی کتابهای دانشگاهی مثل کتاب برنارد لوئیس: *چرا چنین شد؟ تأثیر غرب و عکس‌العمل خاورمیانه*. اگر آنچه این کتابها درباره اسلام و کشورهای اسلامی می‌گویند همه حقیقت باشد، بدون تردید ادامه و گسترش حضور نظامی امریکا در این منطقه کار خیلی خوبی است. آیا این طوری است؟

هر آن که درباره خاورمیانه پژوهش کرده باشد می‌داند که این روایتها، تحریف ناچوانمردانه واقعیتها در این منطقه است. البته ایرادی ندارد که کسی درباره معضلات یک کشور، مذهب و یا ایدئولوژی بنویسد ولی نادرست و فریبکارانه است که به خاطر فعالیت گروهی افراطی، نویسنده‌ای به طور منظم و سیستماتیک کلیت یک فرهنگ و مذهب را تقلیل داده، از آن انسان زدایی کند. به ویژه وقتی این مردم همانهایی هستند که رهبران سیاسی ما می‌گویند باید به آنها حمله شود و تحت اشغال نظامی قرار بگیرند.

[به نقل از: <http://www.zmag.org/zbooks/review/6>]

\* ماتیو توماس میلر، پژوهشگر مسائل خاورمیانه و مطالعات اسلامی در دانشگاه واشنگتن (در سنت لوئی).

# بخارا

شماره ۶۵ . فروردین - اردیبهشت ۱۳۸۷

---

به یاد

## دکتر فریدون آدمیت

منتشر شد